

سراینده حکمت خسروانی

به مناسبت 25 اردیبهشت روز فردوسی

علی نیکویی

جهان پرآشوب تا برآمدن فردوسی

در حالی که چیزی در حدود سی سال از درگذشت محمد ابن عبدالله (ص) می‌گذشت گروهی تندرو از مسلمانان [خوارج] پسرعمو و دامادش علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) که چهارمین خلیفه مسلمین بود را در مسجد کوفه شهید کردند و اسباب به قدرت رسیدن شاخه‌ای از اعراب به نام امویان بر کل جهانی که تقریباً در زمان دومین خلیفه «عمر بن خطاب» به دست اعراب افتاده بود، شدند و عملاً از سال ۶۶۱ میلادی تا ۶۸۰ میلادی معاویه بن ابوسفیان بر کل جهان اسلام حاکم شد و خلافت اسلامی را مبدل به سلطنت کرد و دیگر حق تعیین خلیفه بعدی توسط مسلمانان را با موروثی کردن خلافت در خانواده خود برچید و چیزی در حدود یک قرن سیاه‌ترین و سخت‌ترین دوران حاکمیت بر مردمان کشورهای فتح شده را برپا کردند.

در دوران امویان، کارگزاران عرب به تحقیر و تعدی به ایرانیان که همچنان در دین کهن خود بازمانده بودند می‌پرداختند؛ چه بسیار موبدان و هیربدان فارس در دوران ایشان کشته شدند و آتشکده مهم کاریان و آتشفشان مقدس دیگر در زمان ولایت زیاد بن ابیه به دست عبیدالله بن ابی بکره خاموش شد؛ ویران کردن معبد نوبهار بلخ به دست قیس بن الهیثم السلمی والی خراسان (۴۲ هجری) یا کشتار به طریقان اراک باز هم در سال ۴۲ هجری یا کشتار مردم سیستان در سال ۴۶ هجری تنها گزارش‌هایی است منتخب از خشونت خونبار وسیع امویان در ایران. حتی با اسلام آوردن ایرانیان باز هم امویان اجازه زیست برابر آنها با یک مسلمان عرب را نمی‌دادند و ایشان را موالی [بندگان آزاد شده] می‌نامیدند. هر چند ایرانیان در ظاهر با مسلمان شدن از قید بردگی آزاد می‌شدند باز هم با نام «مولی» تحت حمایت صاحبان اولیه خود باقی می‌ماندند. با توجه به قوانین اسلام که مسلمان برده نمی‌شود، بندگان آزاد شده وضعیتی بین بندگی و آزادی

پیدا می‌کردند و شرایط و مقررات ویژه‌ای برای آنها فراهم می‌شد، به نوشته جرجی زیدان «موالی» در حقیقت شهروندان درجه دوم جامعه اسلامی آن روز بودند. اگرچه تحقیر آنها و مردم غیرعرب از دوران پیش از بنی‌امیه آغاز شده بود، اما در زمان حکومت آنان شدت یافت. اعراب خود را بالاتر از دیگران می‌پنداشتند و می‌گفتند: «ما نه تنها شما را از بردگی و اسارت آزاد ساختیم، بلکه از پلیدی و کفر و شرک نجات دادیم و همین کافی است که از شما برتر باشیم.» اعراب دوران بنی‌امیه، در حفظ نژاد خود می‌کوشیدند و به غیرعرب و موالی، زن نمی‌دادند. حتی شدت تعصب امویان به حدی بود که به نوشته مسعودی، امویان خلافت را بر پسر کنیز (غیرعرب) حرام می‌دانستند؛ زیرا مایل نبودند کنیز زادگان، عهده‌دار خلافت شود. خواری و خفت موالی در عصر امویان تا آنجا بود که به گزارش مطهر بن مقدسی، حاکمی چون حجاج نیز نتوانست سعید بن جبیر را که از برجستگان تابعین بود به مسند قضاوت بنشانند! چراکه مردم کوفه بانگ برآوردند که جز عرب کسی برای قضا شایسته نیست. گرفتن جزیه از نو مسلمانان، فرستادن موالی به میدان‌های جنگ بدون پرداخت حقوق و مسائلی همانند این از جمله رفتارهای تحقیرآمیز امویان با موالی بود.

تمام این ستم‌ها به ایرانیان باعث شد که ایرانیان به جرگه بزرگ مخالفان سرنگونی بنی‌امیه بپیوندند و نهایتاً در سال ۷۵۰ میلادی يك فرمانده نظامی ایرانی با نام «بهزادان پور ونداد هرمزد» ملقب به ابومسلم خراسانی، رهبر جنبش سیاه‌جامگان در خراسان شود. او توانست با براندازی حکومت بنی‌امیه، حکومت بنی‌عباس را پایه‌گذاری کند. نام اصلی او بهزادان پور ونداد بود که به توصیه «ابراهیم امام» یکی از بزرگان بنی‌عباس به عبدالرحمن تغییر نام داد و با حکم وی رهسپار خراسان شد تا رهبری جنبش ضد اموی در این منطقه را بر عهده بگیرد. وی پس از پیروزی بر حاکم خراسان و تسخیر مرو سپاهی را روانه عراق کرد و توانست در سال ۱۳۲ هجری قمری «مروان» آخرین خلیفه اموی را شکست دهد. با بر تخت نشستن ابوالعباس عبدالله سفاح به عنوان اولین خلیفه عباسی، امارت خراسان به ابومسلم سپرده شد؛ اما قدرت و نفوذ وی برای خلیفه و اطرافیان او نگران‌کننده بود، سرانجام ابومسلم در سال ۱۳۷ هجری قمری به نحو توطئه‌آمیزی به دستور منصور، دومین خلیفه عباسی به قتل رسید. شورش عباسیان که ابومسلم بدان پیوست، صرف‌نظر از دلایلی که او برای پیوستن به این شورش داشت، موجب احیای فرهنگ ایرانی شد که مدت‌ها بر حکومت خلیفه تسلط داشت. همچنین مقدمه‌ای برای ظهور سلسله‌های محلی شد.

میان‌پرده ایرانی و زایش فردوسی

میان‌پرده ایرانی به دورانی از تاریخ ایران از حدود سده هشتم تا یازدهم میلادی گفته می‌شود که طی آن، برای نخستین‌بار پس از حمله اعراب به ایران و با تحلیل رفتن خلافت عباسی، حکومت اقوام ایرانی‌تبار در ایران‌زمین دوباره شکل گرفت؛ دورانی خاص از تاریخ ایران که پس از فتح ایران توسط اعراب مسلمان در سده هفتم میلادی و سقوط شاهنشاهی ساسانی، دوباره دودمان‌های مختلف ایرانی در فلات ایران حاکم شدند. این دوران از آنجایی قابل توجه است که در زمانی مابین افول قدرت خلافت اعراب و ظهور ترکان در سده یازدهم، روح و فرهنگ ملی ایران به دست حکومت‌های ایرانی‌تبار و این‌بار به شکل ایرانی - اسلامی زنده شد؛ بیشتر این دودمان‌ها بر احیای زبان فارسی تمرکز داشتند.

تُرکان پارسی‌گو، بخشندگان عمرند!

فردوسی زاییده دوران امیران غزنوی است؛ غزنویان دودمانی تُرک‌نژاد با فرهنگ ترکی - ایرانی و سنی‌مذهب در بخش‌های شرقی ایران بزرگ به ویژه خراسان بزرگ و افغانستان امروزی بودند که به عنوان مروج و ناشر اسلام مورد توجه و تایید خلافت عباسی نیز بودند. نوزایی (رنسانس) زبان، فرهنگ و ادبیات فارسی در دوره ترکان غزنوی در قرن یازدهم میلادی صورت گرفت، دربار امپراتوری غزنوی به دلیل حمایت از ادبیات فارسی چنان مشهور بود که شعری هم‌چون فرخی‌سیستانی برای ادامه فعالیت به نزد ایشان سفر کردند. مجموعه شعر کوتاه عنصری (شاعر پارسی‌گوی) به سلطان محمود و برادرانش نصر و یعقوب اختصاص یافت. سلطان محمود، غزنی را به مرکز آموزش علوم تبدیل و فردوسی و ابوریحان بیرونی را به دربار خود دعوت کرد. او ترجیح داد که شهرت و جلالش به زبان فارسی ثبت شود و صدها شاعر پارسی‌گوی در دربار او جمع شدند. وی کتابخانه‌های زیادی از ری و اصفهان به پایتخت خود آورد. با فتح ری و اصفهان به دست سلطان محمود، ادبیات فارسی در آذربایجان و عراق عجم گسترش یافت، غزنویان نوشته‌های تاریخی به زبان فارسی تدوین کردند؛ تاریخ بیهقی که در نیمه دوم قرن یازدهم نوشته شده، نمونه‌ای از آن است. با فتح شمال هند توسط سلطان محمود غزنوی فرهنگ و ادبیات فارسی به لاهور راه یافت که بعدها شعری مشهوری همچون «مسعود سعد سلمان» در هندوستان پرورش یافتند. لاهور تحت حکومت غزنویان در قرن یازدهم، دانشمندان پارسی را از خراسان، هند و آسیای مرکزی جلب کرد و به یک مرکز مهم فرهنگی زبان و ادبیات پارسی تبدیل شد. اگرچه پادشاهان غزنوی و فرماندهان نظامی

آنها اصالتاً ترك بودند ولي از نظر ترویج زبان فارسي و حمايت از شاعران پارسيگوي، اهتمامشان بيشتر از رقبای ايراني خود يعني سلسله آل‌بويه بود كه از شعراي عرب تمجيد كرده و حامی بزرگ و مروج زبان و ادبيات عربي بودند.

حكيم حكمت خسرواني

فردوسي در سال ۳۲۹ ه.ق برابر با ۹۴۰ ميلادي در روستاي پاژ در شهرستان توس در خراسان ديده به جهان گشود. نام او همه جا ابوالقاسم فردوسي شناخته شده است. نام كوچك او را در منابع كهن‌تر مانند عجائبُ المخلوقات و تاريخ گزيده حمدُ الله مُستوفي و «سومين پيشگفتار كهن شاهنامه»، «حسن» نوشته‌اند. منابع ديگر همچون برگردانِ عربي بُنداري اصفهاني، «پيشگفتار دست‌نويس فيل‌ورانس» و «پيشگفتار شاهنامه بايسنقري» و نوشته‌هاي برگرفته از آن، نام او را «منصور» گفته‌اند. پيش از همه اينها، كهن‌ترين منبعي كه از فردوسي و نام و تخلص و شهر او ياد كرده، گر°شاس°پ°نامه اسدي طوسي است. نام پدر او نيز در تاريخ گزيده و «سومين پيشگفتار كهن شاهنامه»، «علي» گفته شده است. محمدامين رياحي پس از بررسي كهن‌ترين منابع، نام «حسن بن علي» را پذيرفتني و اين نام را با قرينه‌هاي ديگري كه وابستگي او را به يكي از شاخه‌هاي تشيع ميرساند، سازگارتر دانسته است. فردوسي سرودن شاهنامه را بر پايه شاهنامه ابومنصوري در سي سالگي آغاز كرد. تنها سروده‌اي كه روشن شده از او است، خود شاهنامه است. شاهنامه نامدارترين سروده فردوسي و يكي از بزرگ‌ترين نوشته‌هاي ادبيات كهن پارسي است. فردوسي شاهنامه را در ۳۸۴ ه.ق (۹۹۴ ميلادي)، سه سال پيش از بر تخت نشستن محمود به پايان برد و در ۴۰۰ ه.ق برابر با ۸ مارس ۱۰۱۰ ميلادي، در هفتاد و يكسالگي ويراست دوم را به انجام رساند. فردوسي دهقان و دهقان‌زاده بود در پارسي امروز دهقان برابر با كشاورز استعمال ميشود؛ اما دهقان مورد استعمال در آن دوران به معني يك ايراني اصيل و مالك زمين‌هاي كشاورزي است و در عين حال واژه دهقان به معني تاريخ‌نگار هم به كار رفته؛ آغاز زندگي را در روزگار سامانيان و همزمان با جنبش استقلال‌طلبي و هويت‌خواهي در ميان ايرانيان سپري كرد. شاهان ساماني با پشتيباني از زبان فارسي، زمان‌هاي درخشان را براي پرورش زبان و اندیشه ايراني آماده ساختند و فردوسي در هنر سخنوري آشكارا وامدار گذشتگان خويش و همه آناني است كه در سده‌هاي سوم و چهارم هجري، زبان فارسي را به اوج رساندند و او با بهره‌گيري از آن سرمايه، توانست گفتار خود را

چنین درخشان بپردازد. در نگاهی فراگیر درباره دانش و آموخته‌های فردوسی می‌توان گفت او زبان عربی می‌دانست، اما در نثر و نظم عرب چیرگی نداشت. در «پیشگفتار بایسنقری» نام فردوسی با «حکیم» همراه است که از دید برخی اشاره به حکمت خسروانی دارد. داستان‌های شاهنامه فردوسی ترجمه فارسی دري از کتاب خودای‌نامگ دربار ساسانی بود؛ اما این خودای‌نامگ چیست!

خداي‌نامه ترکیبی از کلمه «خودای» به معنی سرور و «نامگ» به معنی کتاب است. مورخین و نویسندگان دوره اسلامی خودای‌نامگ را به «سیرالملوک» ترجمه کردند و در قرن‌های سوم و چهارم هجری که فارسی دري به عنوان زبان نوشتار رواج یافت، ایرانی‌های مسلمان لفظ «خدا» را غالباً به جای «الله» به کار می‌بردند و شاهنامه را به جای خودای‌نامگ یا سیرالملوک وضع کردند. در همان دوران به واژه‌هایی بر می‌خوریم که معنی کهن «خداي» را همچنان حفظ کردند، از جمله آنها لقب‌های برخی از پادشاه‌ها چون «سامان‌خدا»، «بخاراخدا» و «کاول‌خداي» بود. در شاهنامه فردوسی، خدا به معنی «شاه» و «سرور» فراوان به کار رفته است. در زبان فارسی نو مفهوم کهن «خدا» در ترکیب‌هایی چون «دهخدا»، «کدخدا» و «ناخدا» (در اصل ناوخدا) باقی مانده است. خداي‌نامه تقریر حماسه‌های ایرانی از زمان کیومرث تا خسرو پرویز که در میانه پادشاهی یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی به وسیله دهقانان دانشور تالیف شد.

خداي‌نامه نه تنها رویدادهای زمان پادشاهان را در برداشته؛ بلکه در آن خطبه‌ها و کلمات قصار و وصایای آنان نیز ذکر شده بود، این مقفَع در سده ۸ میلادی این خداي‌نامه را به عربی ترجمه کرد و به صورت گسترده‌ای مورد استفاده تاریخ‌نگاران مسلمان قرار گرفت که هر دو برگردان پارسی و عربی آن از دست رفته است. اینک نزدیک‌ترین و کامل‌ترین خداي‌نامه در دست ما همین شاهنامه فردوسی است، چنانکه گفتیم فردوسی از شاهنامه ابومنصوری استفاده کرد و شاهنامه ابومنصوری که به نثر بود را به نظم برگرداند و در شاهنامه ابومنصوری که خود را از نژاد اصیل دهقانان می‌دانست منابع خداي‌نامه و دیگر کتب حماسی و تاریخی ایران دسترسی داشته.

اما بن‌مایه فلسفی و اندیشه‌ورزی داستان‌های خداي‌نامه و شاهنامه فردوسی «حکمت خسروانی» است؛ حکمت خسروانی فلسفه و عرفان ایران باستان است که به اندیشمندان آن فرزنانگان خسروانی یا خسروانیون گفته می‌شود. واژه خسروان به معنی شاهانه و ملکان است. خسروانیون به گفته فیلسوف ایرانی «شهاب‌الدین یحیی سهروردی» عارفانی بودند

که حقایق را پس از ادراک از راه کشف و شهود به زبان راز و در پوشش «نور و ظلمت» بیان کرده‌اند. سهروردی، معرفت یا آگاهی این حکیمان را با عنوان‌های حکمت اشراق یا خمیره خسروانی و خود آنان را «حکیم متأله» باز می‌شناساند. یعنی فلاسفه‌ای که با میزان عقل و شهود قلبی (عشق) به حقیقت می‌رسند. سهروردی، این‌گونه حکیمان (حکیم متأله) را در کتاب «المشارع و المکارمات» این‌گونه می‌شناساند: «موقعی می‌توان او را حکیم متأله نامید که کالبد برای او، در حکم پیراهن باشد، هرگاه بخواهد بدر آورد، رها کند و هرگاه بخواهد به تن کند.» حکمت خسروانی قائل به اسارت نور در محبس و زندان تن و تکاپوی آن برای آزادی و بازگشت است. (رضی، ۱۳۷۹: ۴۴۶)

حکمت خسروانی بنیان‌هایی دارد:

- اول این بنیان‌ها این است که خداوند یگانه است که فزاینده است و ایستا نیست و رهرو راه خردمندی سروش خدایی را خواهد رسید.
- دوم خردورزی است؛ بنیان حکمت خسروانی راستی بی‌پایان است و نیکی با هستی همسان است.
- سوم هنجار و داد و قوانین پیشرفت در هستی است، حکمت خسروانی ایستایی را می‌نکوهد و نوگرایی را می‌پسندد.
- چهارمین بنیان نفی کردن نیرو است و حکیم با هستی کنشگر است.
- بنیان پنجم «فر» است و فر از کلیدی‌ترین معروفات حکمت خسروانی است. یعنی آدمی می‌رسد به جایی که هستی او را یاری می‌کند تا در هستی بیفزاید و افزوده شود و فر را چندین اصل است. اول آنکه به ارث نیست، دو آنکه همیشگی نیست و سومی اینکه فر از کل هستی جدا نیست.
- بنیان ششم حکمت خسروانی وحدت‌آفرینش است.
- بنیان هفتم گشوده راهی است، یعنی اینکه فزاینده‌گی هستی را پایان نیست.
- بنیان هشتم بهره‌جویی است از هستی.
- بنیان نهم نو شدن است.
- بنیان دهم نوروز است، به این معنا که آدمی و هستی باید نو

شوند.

- بنیان یازدهم چنین است که پوچی ناپایدار است و چون ناپایداری‌اش پدیدار شد، گمراهان و بدان‌دیشان از زشتی کردار خود باز خواهند گشت.

- در سرانجام بنیان دوازدهم و آخرین حکمت خسروانی، رهانندگی از ایستایی است.

اندیشه بنده کمترین بر آن است داستان‌های شاهنامه را نه تنها از زاویه داستان‌هایی حماسی، بلکه نگاهی چون نظر کردن به داستان‌های مثنوی مولوی باید نگریست و شخص فردوسی را نه تنها شاعری سترگ و حماسه‌سرا، بلکه حکیم و صوفیای خسروانی دانست.

منابع:

1- افشار، ایرج (۱۳۹۰). کتابشناسی فردوسی و شاهنامه (از آغاز نوشته‌های پژوهشی تا سال ۱۳۸۵). تهران: میراث مکتوب.

2- التون، دانیل (1390). تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

3- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۹۱). «فردوسی». در اسماعیل سعادت. دانشنامه زبان و ادب فارسی. ج. ۴. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

4- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۳). «خدای‌نامه». در حسن رضایی باغبیدی، محمود جعفری‌دهقی. تاریخ جامع ایران. ج. ۵. به کوشش سید محمدکاظم موسوی‌بجنوردی. بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. صص. ۶۷۵ - ۷۰۴.

5- رضی، هاشم (1379). حکمت خسروانی سیر تطبیقی فلسفه و حکمت و عرفان در ایران باستان از زرتشت تا سهروردی و استمرار آن تا امروز - تهران: انتشارات بهجت.

6- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۵). فردوسی: زندگی، اندیشه و شعر او. تهران: طرح نو.

7- صدیقی، غلام‌حسین (۱۳۷۲). جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: پاژنگ.

8- مفتخری، حسین (۱۳۹۲). «تاریخ سیاسی، اجتماعی ایران (از ظهور

اسلام تا ظهور طاهریان)». تاریخ ایران، از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان. تهران: سمت.

9- نیکویی، علی (1401). نقش رودکی در هویت ایرانی. دیپلمات (فصلنامه وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران) شماره 2. صص 73-77

10- نیکویی، علی (1402). دلی لبریز از عشق ایران. دیپلمات (فصلنامه وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران) شماره 3. صص 73-77

Yusofi, G. H (1985). "ABU MOSLEM KORASANI ". Encyclopædia Iranica. Vol. ۱ (1nd ed.) . New York: Bibliotheca Persica Press. p. 341-344

بن‌مایه فلسفی و اندیشه‌ورزی داستان‌های خدای‌نامه و شاهنامه فردوسی «حکمت خسروانی» است؛ حکمت خسروانی فلسفه و عرفان ایران باستان است که به اندیشمندان آن فرزاندگان خسروانی یا خسروانیون گفته می‌شود. واژه خسروان به معنی شاهانه و ملکان است. خسروانیون به گفته فیلسوف ایرانی «شهاب‌الدین یحیی سهروردی» عارفانی بودند که حقایق را پس از ادراک از راه کشف و شهود به زبان راز و در پوشش «نور و ظلمت» بیان کرده‌اند.

فردوسی در هنر سخنوری آشکارا وامدار گذشتگان خویش و همه آنانی است که در سده‌های سوم و چهارم هجری، زبان فارسی را به اوج رساندند و او با بهره‌گیری از آن سرمایه، توانست گفتار خود را چنین درخشان بپردازد. در نگاهی فراگیر درباره دانش و آموخته‌های فردوسی می‌توان گفت او زبان عربی می‌دانست، اما در نثر و نظم عرب چیرگی نداشت. در «پیشگفتار بایسنقری» نام فردوسی با «حکیم» همراه است که از دید برخی اشاره به حکمت خسروانی دارد.

□□□□□□ □□□□□□□□ 24 □□□□□□ □□□□□□□□ 1403 □□□□□□□□